

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

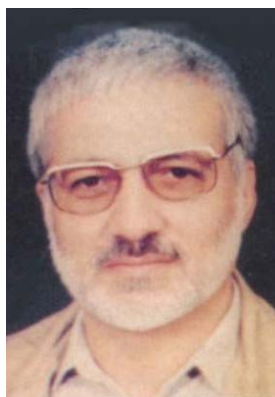
Political

سیاسی

نویسنده: زنده یاد قیوم رهبر
بازتکثیر: کمیته فرهنگی (ساما)
۲۲ اکتوبر ۲۰۱۷

از سراب تا سراب از مسکو تا واشنگتن

حاشیه ای بر " حل سیاسی... " - ۵



زنده یاد قیوم رهبر

۳- افغانستان امتداد عربستان سعودی:

دولت عربستان سعودی از ازدواج سیاسی طرفداران محمد بن عبدالوهاب (۱۷۰۳ - ۱۷۹۲ میلادی) که در قرن هژدهم سلفیت مذهبی را با جهانگشائی " اسلامی " پیوند زده بود، همراه با آل سعود در اوایل قرن بیستم (۱۹۲۶) به وجود آمد. این کشور که بنابر ارقامی % ۲۵ تمام ذخایر نفتی جهان را دارا است، دارای ویژگی های خاص است: عربستان سعودی یگانه کشوری است که در آن مذهب وهابی مذهب رسمی و بر سر اقتدار آنست، آن چه از طرف کشور های اسلامی دیگر به عنوان " مذهب " شناخته نمی شود و پیروان آن را بدعت کار و حتی کافر می دانند. چنانچه وهابیون نیز به عنوان یک جریان " ظاهری " در اسلام با بسیاری از معتقدات اسلامی در کشور های مختلف که از محیط و فرهنگ قدیم خود رنگ گرفته است در تقابل و تضاد قرار می گیرد تا آن حدی که دیگر مسلمانان در نزد وهابیون " مشرک " هستند.

و هابیت نه تنها به مثابه یک تفکر مذهبی در مورد چگونگی تطبیق "ظاهری" احکام اسلامی بلکه به عنوان یک فکر جهان گشایانه و توسعه طلبانه عمل می کند که در قرن نهم بنابر توازن قوای معین در جزیره العرب به شکست انجامیده است و باید بار دیگر در پناه ثروت های باد آورده نفتی احیاء گردد.

شرکت های نفتی امریکائی به خصوص (ارامکو - ARAMCO) در تثبیت دولت سعودی و در ترسیم سیاست های داخلی منطقه و بین المللی آن همیشه نقش قاطع و تعیین کننده داشته است.

در آمد نفتی این کشور در سال ۱۹۸۰ به بیش از ۳۶ میلیارد دالر بالغ می گردد و هزینه نظامی عربستان سعودی سالانه در حدود ۵۰۰ میلیون دالر و یا بیشتر از ۱۰٪ کل درآمد آنست و این هزینه ایست که به جز از دوازده کشور صنعتی جهان و اسرائیل، دیگران تاب آن را ندارند.

این کشور از اواسط سال های (۵۰) در مقابل دو جریان که می خواست تسلط سیاسی خود را بر خاور میانه و کشور های خلیج فارس تأمین نماید، درگیر بود. یکی آن ناصریسم و دیگری رژیم شاهنشاهی ایران. و در اواخر سالهای (۷۰) که هر دو نیروی مخالف از میان برداشته شدند، فرصت برای گسترش نفوذ عربستان سعودی روز افزون گشت. جنگ عرب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ و پیامد های آن اهمیت روز افزون بحر هند و منطقه خلیج فارس در ستراتیژی بین المللی قدرت های بزرگ، عدم ثبات در منطقه جنوب آسیا، و مداخله روس در افغانستان همگی عواملی بودند که به گسترش نفوذ عربستان سعودی به طرف شمال کمک می کرد.

هم اکنون عربستان سعودی در میان سازمان های مختلف پشاوروی - به خصوص بخش اخوانی آن - به شدت مشغول فعالیت است و از میان آن ها به نفع خود سربازگیری می کند.

بعضی از رهبران حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، و حزب اسلامی (خالص) بعد از این که روابطی با عربستان سعودی به هم زدند، از احزاب اصلی خود جدا شدند و علم استقلال بر افراشتند و علناً به تبلیغ مواضع و هابیت می پردازند.

رهبری اعتقادی در تنظیم "سیاف" عمدتاً به دست و هابی هاست و شکل گیری یک جریان وسیع سلفیست یا هابیت در میان وهابیون افغانستان که قبلاً آن ها را " پنج پیره " و بدعت کار می دانستند، در حال پیشرفت است و " مهاجران " افغان در کمپ ها اکنون کار دیگری جز موافقت و یا مخالفت با وهابی ها و سلفی ها ندارند. این مبارزه تا آن حدی شدید است که در بعضی جای ها ادای مراسم مذهبی به این یا آن شکل از طرف مخالفان و یا موافقان و هابیت با حملات مسلحانه و کشت و کشتار همراه بوده است.

تعداد زیادی از روشنفکران افغان که فارغ التحصیل مؤسسات دینی اند و یا خرده معلوماتی در امور مذهبی دارند، توسط "دارالافتاء السعودی" مورد امتحان وفاداری به وهابیت قرار می گیرند و در صورت موفقیت در این امتحان که در واقع سربازگیری اداره های جاسوسی را می ماند، ماهوار چهار هزار کددار معاش می گیرند. عده ای دیگر که وفاداری خود را به دستگاه وهابی به اثبات رسانده باشند، ماهوار علی الاقل ده هزار کددار پول دریافت می دارند که به طور مستقیم از سعودی برای آن ها فرستاده می شود.

افراد و سازمان هایی که بتوانند وفاداری خود را به وهابیت به اثبات برسانند، می توانند از کمک مادی - تسلیحاتی سعودی چه به طور مستقیم و یا غیرمستقیم مطمئن باشند.

این ها همگی گوشه هایی از آن تراژیدی بزرگی است که این ملت قهرمان و تسلیم ناپذیر با آن رو به رو است. تراژیدی که عمدتاً تجاوز گستاخانه و بیشرمانه روسی توانسته است به عنوان عوارض جانبی این گونه دمل ها را نیز بر پیکر خونریز ملت ما برویاند.

طرفداران امتداد نفوذ عربستان سعودی در افغانستان بدیل خود را در به وجود آوردن یک حکومت اسلامی مانند عربستان سعودی پنهان نمی کنند. این گروه علی رغم مخالفت ظاهری شان با حل سیاسی " ملل متحد"، خود حاضر اند با دولت کابل و روس در تماس های مستقیم و غیرمستقیم قرار گیرند، مشروط بر این که اهداف آن ها مبنی بر رسیدن به قدرت تضمین شود.

۴ - افغانستان امتداد حاکمیت مردم:

ما چنانچه در بدایل مطروحه تا اکنون دیدیم، کشور ما و مردم ما از جوانب مختلف مورد توطئه و دست درازی قرار گرفته و اکنون که ملت قهرمان و تسلیم ناپذیر ما در مقابل اژدهای روسی سینه سپر کرده و با قربانی بی همتای خود حماسه جاودانه انسان آزاده افغان را تمثیل می کند، بسیار اند دشمنان دوست نمائی که ملت ما را از پشت خنجر می زنند و می خواهند از مردم ما به مثابه گوشت دم توپ استفاده کنند؛ تا اهداف جهانی و یا منطقه ئی خود را برآورده سازند. طرح این مسائل ولو به طور بسیار مختصر - از این جهت ضروری می نماید که مقاومت ملی مردم ما در مقابل استعمارگر روس در متن اوضاع و شرایط بسیار بغرنج و پیچیده و سلسله عوامل متناقض و زور آزمائی قدرت های بزرگ بین المللی بزرگ و یا کوچک باید راه خود را به طرف آزادی باز کند.

برخی از مردم ما اگر هم گاهی به طور ناآگاهانه از طرح های یاد شده قبلی طرفداری نمایند، ولی آنچه پرواضح است، اینست که مردم غیور و با شهامت ما با تاریخ پرافتخار ضد بیگانه پرستی خود هیچ گاهی یوغ اسارت بیگانگان و استعمارگران را بر شانه های خود تحمل نخواهند کرد. مقاومت بیش از هشت سال مردم ما با این مقیاس شگفت انگیز خود، دلیل دیگری است بر این که این ملت اسارت هیچ قدرتی را پذیرا نیست. ملت ما با ایستادگی روی آزادی خود به همه جهانخواران هشدار داده است که دست از لانه عقابان دور نگهدارند و خیال باطل تسخیر این سرزمین و تسلیم مردم آن را به طور کامل و دائم از سر خود به دور کنند.

مردم ما به کمتر از آزادی کامل خود قانع نمی شوند که در آن حاکمیت ملی ما به خود مردم تعلق گیرد. سرزمین واحد، یکپارچه، متحد و متکامل ما، موطن حقیقی آرزوها و آمال مردم این مرز بوم باشد و الزامات و شرایط جابرانه امپریالیستی از تمام ساحات زندگی ما رخت برینند. روابط ظالمانه بهره کشی از زندگی آن ها طرد گردد تا آن ها بتوانند به طور آزادانه و آگاهانه در ساختن تاریخ خود سهمگیری نمایند.

اگر تا امروز این آواز به حق و پیروزمند مردم ما در ازدحام حراجی های سیاسی تاجران سرنوشت مردم نارسا و ضعیف جلوه می کند و اگر تا اکنون این بدیل نتوانسته است جایگاه لازم خود را در مسیر تاریخ مردم ما اشغال نماید، نه به این علت است که مردم ما دارای ساخت اجتماعی قبیله ئی بوده و از ایده های مدرن و عصری چیزی نمی دانند و خلاف آن می ایستند؛ و نه هم به این دلیل است که مردم افغانستان طبیعتاً مخالف پیشرفت و ترقی و... هستند، بلکه عمدتاً به این دلیل است که جو غیرطبیعی و مصنوعی سیاسی ایجاد شده توسط قدرت های حریف امپریالیسم روس و دستیاران منطقه ئی آن ها پرده دود غلیظی را بر دیده و دل مردم ما پراکنده اند تا در این محیط غبار آلود و سیاه بتوانند به سرنوشت مردم دستبرد بزنند.

نیروی حریف امپریالیسم روس - با دستگیری غیرمستقیم خود روس ها - در طی هشت سال گذشته آن محیط خفقان آلود و هستریک را به وجود آورده اند که در آن نه تنها نیرو های بالقوه ضد روسی بی طرف می شوند و از صحنه اخراج می گردند، بلکه یک شورش مصنوعی توده ئی ضد ترقی، پیشرفت، آزادی و رفاه را ایجاد نموده اند که از آن فقط دشمنان رنگارنگ مردم ما استفاده می برند.

نتیجه این سیاست‌ها چنانچه ما در مقالات گذشته نشان داده ایم - جز شکست در مقابل امپریالیسم روس و در غلنتیدن در چنگال اهریمن سیاه ارتجاع - چیز دیگری نیست.

بنابراین طرح یک بدیلی ملی - انقلابی که بتواند هم در مقابل تجاوز استعمارگر روس به طور محکم بایستد و هم کشور و مردم ما را از دست درازی "دایه‌های مهربان‌تر از مادر" و دزدان سرگردنه مصون نگهدارد، ضرورتی انصراف ناپذیر است.

قسمت چهارم - در راه طرح یک بدیل ملی و انقلابی:

بعد از کودتای هفت‌تور کشور ما به یکی از گره‌های مهم انقلاب جهانی مبدل شده است. در این جا به مدت هشت سال پیهم مبارزه مسلحانه توده‌ئی شگفت‌انگیزی علیه سوسیال امپریالیسم روس در جریان است که در هیچ جای دنیا چنین نبوده و نیست. این یکی از ویژگی‌های جنبش مقاومت ماست. تغییر در توازن قوا در افغانستان به طور قطع توازنات منطقه و حتی خاور میانه را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. افغانستان علی‌الاقول در تاریخ معاصر خود هیچ‌گاه از چنین موقعیت ستراتیژیک برخوردار نبوده است. اکنون اگر روس امپریالیستی به طور گستاخانه‌ای به کشور ما تجاوز نموده، این تجاوز نظامی مستقیم عکس‌العمل گسترده نیروهای بین‌المللی را سبب گشته است و حالا بسیاری از کشورها منافع بالفعل و یا بالقوه خود را در کشور ما جست‌وجو و حمایت می‌کنند. کشور ما در تاریخ معاصر خود هیچ‌گاه به چنین درجه‌ای محل تلاقی و کشمکش منافع قدرت‌های بزرگ نبوده است.

جنگ مقاومت ضد روسی بنیان زندگی اجتماعی، سیاسی فکری و فرهنگی جامعه ما را دچار دگرگونی‌های متعددی کرده است. این تغییرات علی‌رغم مضمون تراژیک و غم‌انگیز آن، خلاف اراده روس اشغالگر در تحلیل نهائی می‌تواند عامل ذهنی مثبتی در بیداری شورانگیز ملت ما و در نتیجه در تغییر ساختار اجتماعی و طرد استعمار و امپریالیسم از کشور ما گردد.

علی‌رغم این که نیروهای ارتجاعی و تاریخزده در ورای شعار مبارزه علیه استعمارگر روس توانسته‌اند عده‌ای از نیروهای توده‌ئی را به دنبال خود بکشانند و شبکه روابط منطقه و بین‌المللی خود را بر پایه سروری آینده گسترده‌اند، ولی جریان پوسیدگی و فساد این نیروها به عنوان یک فرایند اجتناب‌ناپذیر تاریخی در حرکت است که هیچ‌کسی نمی‌تواند از آن جلو گیرد.

نیروهای انقلابی جامعه اگر چه اکثراً از ساحت داغ مبارزه ضد استعماری - بنابر علل معینی - دوری گرفته و در نتیجه بنابر این دوری از لحاظ ایدئولوژیک و سازماندهی در وضع اسفناکی به سر می‌برند، ولی مرزبندی میان عناصر استوار و وفادار به انقلاب و عناصر فریبکار خزیده در صفوف نیروهای انقلابی روز تا روز روشنتر و دقیقتر می‌گردد و این خود میلاد یک کیفیت نوین را در میان این نیروها - که از بی‌عملی و لافزنی همانقدر فاصله داشته باشند که از انحلال اعتقادی، سیاسی و دنباله‌روی - مژده می‌دهد.

بدین صورت کوشش در راه طرح یک بدیل ملی و انقلابی برای "حل قضیه افغانستان" عینیت سیاسی و تاریخی خود را کمائی می‌کند.

ما از اول مقاله گفته‌ایم که ما طرفدار جنگ عادلانه مردم علیه امپریالیسم روس و مخالف سرسخت و شکست‌ناپذیر جنگ غیرعادلانه، توسعه‌جویانه و امپریالیستی روس در افغانستان هستیم، و از اول دوران جنگ مقاومت خلق خود با از خود گذشتگی و جانبازی بی‌نظیری در این "پویه حماسی" اشتراک ورزیده‌ایم و هم اکنون نیز تیر و شمشیر سنگر

داران ما سینه پرکینه دشمن را می درد و آتش فروزان نبرد ما تا ردپائی از دشمن وجود داشته باشد، همچنان فروزان است.

چنانچه به همین مقدار نیز ما طرفدار صلح عادلانه و شرافتمندانه، واقعی و دوامدار برای مردم خود هستیم و مخالف سرسخت "صلح" غیر عادلانه، تحمیلی و توطئه گرانه می باشیم.

در واقعیت امر جنگ عادلانه ما برای صلح عادلانه و جنگ پرافتخار و شرافتمندانه ضد امپریالیستی ما برای رسیدن به صلحی شرافتمندانه و واقعی و دوامدار است و میان این دو، رابطه ناگسستگی وجود دارد.

ولی صلح عادلانه را از " صلح " غیر عادلانه چگونه می توان تفکیک کرد؟

ما از لحاظ تئوریک مبانی سیاسی یک صلح عادلانه را در قسمت اول مقاله تشریح کردیم، ولی باید اکنون در کشور خود ما و در شرایط مشخص خویش معیار های دقیق و روشن این صلح عادلانه را پی ریزی نمائیم:

۱ - اخراج فوری، کامل و بدون قید و شرط نیرو های اشغالگر از افغانستان:

گوربچوف سردمدار جوان امپریالیسم روس که در مکیدن خون خلق ها و عظمت طلبی روسی اشتهای بیش از اسلاف گندیده و بد نام خود دارد، چند روز قبل در ولادی و استک خروج ۶ تا ۸ غند عساکر اشغالگر خود را تا اخیر سال از افغانستان و عده داد و (واسیلی ساخرونچوف) نماینده روس امپریالیستی در ملل متحد اعلام نمود که اگر غرب " حسن نیت " نشان دهد، روس قدم های دیگری نیز برمی دارد. نماینده مزدور دولت دست نشاندۀ کابل در مذاکرات ژنیو خروج نیرو های روسی را در چهار سال بعد از قرارداد و تضمین های بین المللی و... وعده می دهد و مدعی است که شروط سه گانه دیگر آن که عدم مداخله در امور دولت مزدور کابل (به معنای پذیرش آن از طرف جامعه بین المللی و مردم افغانستان)؛ تضمین های بین المللی برای حفظ حاکمیت مزدورانه آن ها در افغانستان؛ و فرستادن سه میلیون آواره برای تحکیم پایه های مزدورانه آن هاست به توافق؟ رسیده است.

اگر طرح گوربچوف را جدی تلقی نمائیم، با یک محاسبه کوچک معلوم می گردد که نیرو های ۱۲۰ هزار نفری روسی در شرایطی که موانع برای آن ها به وجود نیاید، سالانه ۶ هزار نفر به کشور خود عقب نشینی می کنند. بنابر این مردم افغانستان و جامعه بین المللی باید ۲۰ سال را برای حرکت نهائی " خرس قطبی " به موازات قطب شمال در نظر بگیرند.

در پرتو طرح گوربچوف، پیشنهاد دلکاف افغان آن شاه محمد دوست که خروج نیرو های روسی را در چهار سال در نظر می گیرد، مشروط به سلسله شرایطی است که در تحلیل نهائی پذیرش موقف استعماری افغانستان توسط جامعه بین المللی و نابودکردن مقاومت افغانستان، عناصر آن است.

بناءً دیده می شود که اخراج دوامدار، جزئی و مشروط نیرو های روسی از افغانستان در خدمت تثبیت استعمار روس و نابودی مردم ما و مقاومت ملی ماست. لذا تأکید بر روی اخراج فوری، کامل و بدون قید و شرط روسی اولین معیار صلح عادلانه است.

۲ - اعتراف و تضمین بین المللی به حق حاکمیت ملی، تمامیت ارضی مردم افغانستان و عدم مداخله مستقیم و یا غیر مستقیم، مخفی و یا علنی امپریالیسم به خصوص امپریالیسم روس در امور داخلی افغانستان:

هم اکنون امپریالیسم روس در مورد رژیم سیاسی آینده مردم ما، در باره شیوه رهبری کشور ما، نیرو هائی که باید این رهبری را به دوش گیرند و در باره ساخت آینده اقتصادی جامعه ما بی شرمانه ادعا هائی دارد. گرچه این ادعا ها فقط و فقط چهره امپریالیستی روس را آشکار می سازد و برای مردم ما هیچ گونه ارزشی ندارد؛ ولی از جانب دیگر نیات مداخله گرانه و امپریالیستی روس را در مورد آینده افغانستان به خوبی نشان می دهد.

روس امپریالیستی از سال های ۸۱ به این طرف مردم واخان را با زور و جبر استعماری از خاک و سرزمین شان رانده و آن قطعه از پیکر سرزمین ما را حتی از زیر اداره حکومت مزدور خود نیز بیرون کشیده است. واخان اکنون به پایگاه نظامی روس برای تهدید علیه چین، پاکستان و احياناً هندوستان مبدل شده و بدین صورت تمامیت ارضی ما در زیر چکمه های عساکر اشغالگر جریحه دار گشته است.

دستگاه جاسوسی K. G.B. اکنون با ساختن مدل K. G.B. و تربیت عناصر از مزدوران ایرانی و پاکستانی در افغانستان کشور ما را به پایگاه فعالیت های جاسوسی خود علیه مردم ما و علیه کشور های همسایه ما مبدل گردانیده است.

بدین صورت قطع تمام این ریشه های زهرناک و پاک کردن ساحت سرزمین مقدس ما از لوٹ بازمانده های استعماری ضرورتی انصراف ناپذیر و یکی دیگر از معیار های صلح عادلانه است.

هر صلحی که در مورد حق حاکمیت ما به هر شکلی از اشکال و به هر درجه ای مداخلات مستقیم، غیرمستقیم، مخفی و یا علنی امپریالیسم روس را تحمل نماید، صلحی عادلانه نخواهد بود.

۳ - سپردن حق حاکمیت ملی افغانستان به نمایندگان منتخب مردم و در قدم اول به نیرو های مجاهد افغانستان:

این یک راز افشاء شده بین المللی است که قدرت های بزرگ از دیر زمانی شخصیت ها و نیرو های میانگین را جست و جو می کنند تا جانشین وضع فعلی گردند؛ و یا می کوشند در زیر نام " آشتی ملی " عناصری را گرد آورند و سرنوشت مردم ما را برای آن ها بسپارند. این تخطی واضح و غیرقابل تحمل به حق حاکمیت ملی مردم افغانستان است. گرچه ما را عقیده بر این است که هر افغانی که مانند "خلق" و "پرچم" به خیانت ملی متهم نباشد، اصولاً حق دارد داعیه رهبری مردم خود را داشته باشد و خود را در معرض قضاوت مردم خود قرار دهد و این مردم هستند که از جمع مدعیان رهبری، اصیل ترین و انقلابی ترین گروه و لایه های اجتماعی و از متن آن ستاد رهبری خود را از مجمر آتش انقلاب بر می گزینند. ولی تعیین اشخاص معینی که بتواند مصالح روسی و غربی را همزمان پاسداری نموده و به اصطلاح "آشتی ملی" به وجود آورد، در واقع کتمان کردن خیانت ها و جنایت هائی است که روس ها و مزدوران آن در افغانستان مرتکب شده اند و میان مردم ما و آن ها دریائی از خون و آتش حائل است. هر نیرو و هر شخصیتی که بخواهد به مثابه پل منافع دو ابرقدرت عمل کند و مردم ما را از تصمیم گیری فعالانه و آگاهانه در مورد سرنوشت آینده شان بازدارد به طور عینی به مثابه عامل استعمارگر روس عمل می کند.

لذا پذیرش هر نیرو و یا شخصیت خارج از اراده مردم ما مطابق به آرزو ها و مصالح قدرت های بزرگ، در تضاد با صلح عادلانه قرار دارد و کسانی که بدان گردن بگذارند، در واقع یکی از ارکان صلح عادلانه را زیر پا گذاشته اند. حاکمیت ملی به خود مردم، به خصوص مردمی که در راه آزادی افغانستان خونبهای بزرگی را پذیرا شده اند، تعلق دارد تا این حاکمیت را توسط ارگان های انتخابی خود مردم اعمال کنند.

تحمیل شخصیت های مومیائی شده و مونتاژ شده در فابریکه های توطئه خارجی بر مردم ما و مقدرات ما، تخطی بزرگی از حق حاکمیت ملی مردم ماست و بدین صورت سپردن حق حاکمیت ملی مردم ما به خود آن ها و به خصوص کسانی که خونبهای آزادی را با هستی خود پرداخته اند، یکی دیگر از معیار های صلح عادلانه است.

۴ - تحقق و پاسداری از آزادی ملی واقعی:

ما طوری که در صفحات قبلی نشان دادیم، کشور ما اکنون در مرکز توجه قدرت های متعدد و متضاد بین المللی و منطقه ئی قرار گرفته است و خطر این می رود که با شکست امپریالیسم روس، در تحت تأثیر این روحیه ضد

امپریالیسم روسی، در بند دیگر امپریالیست ها و یا قدرت های منطقه قرار گیرد؛ آن چه از هم اکنون توسط آن ها مذبحانه برنامه ریزی می شود.

ما را عقیده بر آنست که مردم ما بدین خاطر در مقابل استعمارگر روس نایستاده اند تا راه را برای امپریالیست های حریف آن باز کنند و ما چنانچه دست درازی قدرت های بزرگی را پذیرا نشده ایم، دست درازی قدرت های کوچک بین المللی و منطقه را نیز به هیچ صورتی نخواهیم پذیرفت. چه این مداخلات در زیر نام اشتراک سرنوشت و زبان، کلتور و مذهب باشد و یا در هر لباس متبرک دیگر پوشانده شود.

پاسداری از آزادی ملی واقعی به مفهوم حفظ استقلال کشور و عدم وابستگی به قدرت های خارجی بیگانه و استواری روی خط مشی مستقل ملی و انقلابی به مفهوم مبارزه قاطع علیه استعمار، امپریالیسم، نژادگرایی، صهیونیسم، دفاع فعال از مبارزات آزادیخواهان خلق ها، ملل و کشور های اسیر و دربند، دفاع از ترقی و پیشرفت اجتماعی از موضع زحمتکشان برای رسیدن به جامعه فارغ از ستم ملی و طبقاتی، اشتراک فعال در قضایای بین المللی بر پایه روابط مساویانه و عادلانه با کشور های دارای نظام های سیاسی متفاوت و همکاری و همبستگی صمیمانه با آن نیرو هائی که مستقل از دایره نفوذ ابرقدرت ها و امپریالیست ها برای آزادی مردم خود مبارزه می کنند و...

خلاصه دشمنی با دشمنان آزادی، دموکراسی، ترقی اجتماعی و دوستی و همبستگی با مبارزان واقعی راه آزادی، دموکراسی و ترقی اجتماعی؛ عناصر اساسی صلح عادلانه اند و تخطی از آن ها صلح عادلانه را خدشه دار می سازد.

۵ - پذیرش دموکراسی به عنوان ضرورتی تاریخی برای اعمار جامعه بعد از جنگ افغانستان:

تاریخ کشور ما و تمام کشور های جهان نشاندهنده اینست که امپریالیسم، استعمار و بهره کشی با دور کردن مردم از صحنه زندگی فعال اجتماعی و سیاسی همراه بوده است. دیکتاتوری - به مفهوم دور کردن مردم زحمتکش از ساختن آگاهانه و فعالانه تاریخ شان - همیشه همزاد و همراه استعمار و امپریالیسم بوده است. یا همراه با امپریالیسم زندگی می کند و هستی اش بدان مربوط است - مانند رژیم فاشیستی دست نشانده روس در افغانستان - و یا جاده صاف کن امپریالیسم و استعمار بوده است - مانند رژیم های دوران قبل از کودتای ثور.

برای این که این فاجعه ملی - تاریخی دو باره تکرار نشود، هیچ تضمینی به جز دموکراسی برای توده های مردم و اشتراک فعالانه و آگاهانه آن ها در زندگی سیاسی و اجتماعی نیست. به خصوص این که اکنون ملت ما همگی با سلاح های گرم و ثقیل مسلح اند. در صورتی که دموکراسی واقعی پایه مناسبات درونی جامعه ما را تشکیل ندهد، کشور ما به طور حتم شکار دست درازی های قدرت های بین المللی و منطقه می گردد. نمونه لبنان کنونی پیش چشم ماست. بدین صورت پذیرش دموکراسی واقعی به عنوان اصل رهنمای زندگی سیاسی و اجتماعی آینده ما، ارتباط عمیقی با آزادی ملی دارد که در صورت تخطی از آن نمی توان صلح عادلانه، شرفتمندانه و دوامداری را در کشور تأمین نمود.

عناصر و نیرو هائی که از این اصل غافل می مانند و یا خود را در زیر سایه پیل، بزرگ می پندارند و با انحصارگری احمقانه می خواهند با چند تا تفنگ خیراتی بر مقدرات مردم ما نی سواری کنند، باید بدانند که به طور عمد و با اصرار می خواهند عمر استعمار را در کشور ما دراز سازند، مردم را از گرفتن آگاهی محروم و آن ها را از تصمیم گیری بر سرنوشت شان به دور ساخته و بدین صورت به ادامه عمر نکبت بار استعمار کمک می کنند. چنین است که پذیرش دموکراسی به عنوان تعیین کننده روابط درونی جامعه ما، به عنوان معیاری برای صلح عادلانه معقولیت و عینیت خود را می یابد. صلح عادلانه هیچ گاهی در پناه " حاکم مستبد عادل " به وجود نیامده و در افغانستان نیز به وجود نمی آید.

۶ - پایه گذاری یک نظام عادلانه اجتماعی و دادن حق تعیین سرنوشت اجتماعی برای محرومان جامعه :

امپریالیسم روس اساساً برای استثمار بیرحمانه و بی حد و حصر مردم ما به این کشور لشکرکشی نموده است. جنگ کنونی آن پایه در منافع آزمندانه اقتصادی همراه با گسترش ستراتیژیک آن به طرف جنوب دارد که آن را به بحر هند و خلیج فارس نزدیک می‌سازد. بدین صورت استثمار روسی خلاف آنچه بر رخ خود نقاب "اصلاحات اجتماعی" و "سوسیالیستی" کشیده است از جابرانه‌ترین و بیرحمانه‌ترین اشکال مناسبات اجتماعی در جامعه ما نمایندگی می‌کند:

گاز طبیعی ما را می‌زددد، فارم‌های زراعتی ما (دولتی و غیردولتی) امتداد کارخانه‌های روسی می‌گردد، بازارهای ما از فرآورده‌های روسی پر می‌شود و دسترنج کارگران و دهقانان ما به قیمت ارزان به روسیه صادر می‌گردد. این‌ها انواع مختلفی از بهره‌کشی روسی در افغانستان است که مناسبات غیرانسانی فئودالی نیز در پناه آن تجدید حیات می‌کند. سرنگون کردن این روابط جابرانه در واقع هدف جنگ عادلانه ماست. آزاد کردن مردم ما از وابستگی اقتصادی - اجتماعی و الغای روابط و مناسبات امپریالیستی روسی آن الزام و پیش شرط اساسی است که بدون آن نمی‌توان از صلح عادلانه و شرافتمندانه یاد نمود. به عبارت دیگر اگر آزادی وطن با آزادی هموطن توأم نگردد، آن آزادی به جز عوامفریبی چیز دیگری نیست. و آزادی هموطن فقط از خلال پایه‌گذاری روابط عادلانه اجتماعی و یک نظام اقتصادی - اجتماعی که در آن همه مردم به خصوص رنجبران و زحمتکشان کشور ثمره دسترنج زحمات و فداکاری‌های خود را خود برچینند، ضرورتی انصراف‌ناپذیر است.

از جانب دیگر ما عمیقاً عقیده داریم که ظلم ملی یا امپریالیستی با ظلم اجتماعی روابط ناگسستگی دارد. یکی دیگری را تقویت می‌کند و یکی هم پی‌آمد دیگری است. تجربه کشور ما چنین بوده است که امپریالیسم روس در طی یک ربع قرن همیشه پشتیبان ارتجاع و ظلم اجتماعی در کشور ما بوده است و در عین حال از خلال روابط ظالمانه اجتماعی بود که عده‌ای وطن فروش توانستند با عوامفریبی بر گرده مردم ما سوار شوند و به عنوان ابزار خیانت و جنایت در دست روس استعمارگر قرار بگیرند. این تجربه تلخ تاریخی باید برای ما که به قیمت خون بیش از یک میلیون انسان به دست آمده است، فراموش ناشدنی باشد.

بدین صورت آزادی ملی واقعی با آزادی اجتماعی و حق تعیین سرنوشت ملی با حق تعیین سرنوشت اجتماعی رابطه ارگانیک و غیر قابل انفصال خود را می‌یابد که یکی دیگری را تقویت می‌کند و نبود یکی به فقدان دیگری منتهی می‌شود.

ادامه دارد